

عبیدالله بن زیاد و نقش او در واقعه کربلا

سیده زهرا جعفری^۱

چکیده

مقاله حاضر، شخصیت عبیدالله بن زیاد و نقش او در کربلا را بررسی می‌کند. عبیدالله مدتی در خراسان و بصره حکومت کرد و زمان حرکت امام حسین علیه السلام به دلیل سبقه درخشان خود و پدرش نزد حکومت یزید و معاویه، والی کوفه شد و تمام سپاهیان فرستاده شده به کربلا تحت فرمان وی بودند. نقش وی در به وجود آمدن واقعه کربلا این بود که سپاه حصین بن نمیر را فرستاد تا مسیر امام علیه السلام را سد کند و ایشان را به مسیری دیگر منحرف کند، سپس عمر سعد را راهی کرد که با امام علیه السلام درگیر شود و در نهایت بعد از جنگی سخت، امام علیه السلام و تمام یاران ایشان را به شهادت رساند. نقش وی به قدری چشم‌گیر است که هم‌عصران وی و خود یزید او را عامل اصلی واقعه عاشورا می‌دانند. درحالی‌که به ظاهر پیروز میدان بود، ولی در واقع با ظلمی که به خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله کرده بود، شکست خورد و خیلی زود توسط شیعیانی مثل مختار ثقفی به بدترین وجه کشته شد.

واژگان کلیدی: واقعه کربلا، عاشورا، عبیدالله بن زیاد، ابن زیاد.

۱. مقدمه

مقاله حاضر، شخصیت عبیدالله و نقش وی در ایجاد واقعه کربلا را در کتب تاریخی مانند تاریخ طبری، تاریخ یعقوبی، انساب الشراف بلاذری و غیره بررسی می‌کند. عاشورا (کربلا) واقعه‌ای است که اشخاص زیادی در به وجود آمدن آن نقش داشتند، ولی نقش عبیدالله در این واقعه چنان چشم‌گیر و اساسی است که حتی شماری از هواداران یزید خواستند ابن زیاد را مقصر اصلی بدانند. درباره واقعه عاشورا و قیام امام حسین علیه السلام تألیفات مختلفی انجام شده است مانند کتاب چهره‌ها در کربلا از محمد باقر پورامینی

^۱. دانش پژوه کارشناسی تاریخ اسلام، مجتمع آموزش عالی بنت‌الهدی، جامعه المصطفی صلی الله علیه و آله العالمیه، پاکستان.

که نقش عبیدالله در واقعه کربلا و شخصیت وی را بررسی می‌کند. (پورامینی، ۱۳۸۸) آیت‌الله سیدعلی میلانی در کتاب خود با عنوان *ناگفته‌های عاشورا* به این واقعه می‌پردازد و شخصیت‌های مختلف نقش‌آفرین در این حادثه را بررسی می‌کند. سخنان شهید مطهری در کتاب *حماسه حسینی*، واقعه کربلا از جنبه‌های سیاسی، زمانی، مکانی و دلیل قیام امام علیه السلام بررسی می‌کند. در عاشوراشناسی علاوه بر شناخت شخصیت مثبت باید شخصیت‌های منفی و موثر را شناخت تا بتوان شخصیت‌های منفی عصر حاضر را بهتر شناخت و در برابر آنها موضع‌گیری مناسب داشت. عبیدالله بن زیاد یکی از مهمترین افراد تأثیرگذار در ایجاد حادثه کربلا است. بنابراین، لازم است که ابعاد گوناگون شخصیت وی شناخته شود، سپس نقش او در شکل‌گیری حادثه عاشورا بررسی شود.

۲. شخصیت و نسب عبیدالله

ابوحفص (عبیدالله) به سال ۳۹ ه. ق در بصره متولد شد. پدرش زیاد بن ابیه بود و به مادرش سمیه منسوب بود. بعدها معاویه گفت که پسر ابوسفیان است و زیاد را برادر خواند. (بلاذری، ۱۴۱۷، ۳۷۳/۵ و ۳۷۰/۱) زیاد بعد از استلحاق به حکومت بصره گماشته شد. این واقعه در سال ۴۵ ه. ق اتفاق افتاد و آن‌گاه خراسان و پس از آن سند، بحرین و عمان نیز به قلمروی زیاد افزوده شد (ابن خلدون، ۱۳۷۵، ۱۰/۲). زیاد بر بصره حاکم بود تا سال ۵۴ هجری که بر اثر طاعون در دست راستش از دنیا رفت (ابن خلدون، ۱۳۷۵، ۲۰/۲؛ طبری، ۱۳۷۵، ۲۸۵۲/۷). مادرش مرجانه نام داشت و به دلیل بدکار بودن مادرش، او را به مادرش منسوب می‌کنند (موسوی، بی‌تا، ۶۲۰/۳). بعد از مرگ زیاد، مادر عبیدالله با شیروویه ایرانی ازدواج کرد و عبیدالله چون در خانه او بزرگ شد، دچار لکنت زبان گردید و از نظر سیما نیز سرخ‌رو و زیبا شبیه به موالیان بود. عبیدالله بن زیاد نیز گاهی به طعن، به نام مادرش ابن مرجانه و گاهی به نام مادر بزرگش ابن سمیه (دینوری، ۱۳۸۰، ۱۶/۲؛ موسوی، بی‌تا، ۶۲۰/۳) خوانده می‌شد. درباره نسب وی، حضرت زینب علیها السلام در دارالاماره کوفه او را یابن مرجانه خواند (ابن طاووس، ۱۳۴۸، ص ۱۹۱) و با این سخنان، تیر خلاصی بر او زد. امام حسین علیه السلام نیز در روز عاشورا و در صحرای کربلا او را فرزند زن زناکار نامید: «إِنَّ الدَّيْعَى بِنِ الدَّيْعَى قَدْ رَكَرَأْتَيْنِ بَيْنَ السِّلَّةِ وَالذِّلَّةِ وَهَيْهَاتَ مِمَّا الذِّلَّةُ يَا بِيَّ اللهُ ذَلِكْ لَنَا

و رَسُولُهُ وَ الْمُؤْمِنُونَ وَ حُجُورٌ طَابَتْ وَ ظَهَرَتْ لَا وَ اللَّهُ لَا أُعْطِيهِمْ بِيَدِي إِعْطَاءَ الدَّلِيلِ وَ لَا أَفْرَمُهُمْ فِرَارَ الْعَبِيدِ؛ آگاه باشید آن ناپاک و ناپاک‌زاده مرا میان شمشیر و پستی و خواری قرار داده است، ولی برای ما تسلیم به ذلت و خواری محال است. خدا و پیامبر ﷺ و انسان‌های باایمان و دامن‌های پاک و پاکیزه از پذیرش آن برای ما امتناع می‌ورزند. نه به خدا سوگند، نه دست زبونی به آنان می‌دهم و نه مانند بردگان از جنگ می‌گریزم» (دینوری، ۱۳۸۰، ۶/۲).

۳. فعالیت‌های سیاسی عبیدالله

از جمله فعالیت‌های سیاسی عبیدالله، حکومت بر مناطقی مانند خراسان، بصره و کوفه است.

۱-۳. حکومت خراسان

«چون پسر زیاد نزد معاویه جوانی ۲۵ ساله بود، معاویه از او پرسید پدرت چه کسانی را بر کوفه و بصره حکومت داده است؟ عبیدالله گفت عبدالله بن خالد بن اسید را حاکم کوفه و عبدالله بن عمر بن غلیان را حاکم بصره گماشته است. معاویه گفت: اگر او تو را حکومت داده بود من نیز تو را حکومت می‌دادم. عبیدالله گفت: تو را به خدا چنین مگوی که از این پس آنکه بعد از تو آید، خواهد گفت: اگر پدرت و عمت تو را حکومت داده بودند من نیز تو را حکومت می‌دادم، پس معاویه حکومت خراسان را به او داد.» (ابن خلدون، ۱۳۷۵، ۲۰/۲) پس از نصب عبیدالله بن زیاد به حکومت خراسان، او که در این زمان مردی ۲۵ ساله بود در اواخر سال ۵۳ هجری به همراه سپاهش به سوی خراسان حرکت کرد. عبیدالله به همراه سپاه خود که ۲۵ هزار تن بودند به سوی بخارا حرکت کرد و برای اولین بار از رود جیحون گذشت و مناطقی چون رامشین، رامدین، نسف و بیکنند را به تصرف خود درآورد. وی در بخارا با نیروهای ترک درگیر شد و ترکان در این جنگ از عبیدالله و سپاه وی شکست خوردند (بلاذری، ۱۳۳۷، ص ۵۷۱). عبیدالله در آغاز سال ۵۴ روانه خراسان شد. دو سال در خراسان ماند. معاویه در سال ۵۵ او را والی بصره کرد (طبری، ۲۸۶۲/۷، ۱۳۷۵).

۲-۳. حکومت بصره

عبیدالله بن زیاد پس از حکومت بر خراسان در سال ۵۵ هجری از طرف معاویه به حکومت بصره منصوب شد. علت انتخاب عبیدالله بن زیاد برای حکومت بر بصره آن بود که روزی عبدالله بن عمرو بن غیلان، حاکم بصره بر روی منبر در حال سخنرانی بود که ناگاه شخصی از قبیله بنی ضبه سنگی را به سوی او پرتاب کرد. عبدالله بن عمرو از این عمل خشمگین شد و دستور داد دست آن شخص را قطع کنند. (طبری، ۱۳۷۵، ۲۷۶۳/۷) پس از گذشت مدتی از زمان وقوع این حادثه، عبدالله بن عمرو به دیدار معاویه رفت و برخی از افراد بنی ضبه نیز برای دادخواهی به ملاقات معاویه رفتند و ماجرای قطع دست هم قبیله‌ای خود را به اطلاع معاویه رساندند و دادخواهی کردند. معاویه در پاسخ آنها گفت که عاملان خود را در هیچ صورتی قصاص نمی‌کند، اما آنها می‌توانند دیه دست قطع شده دوست خود را دریافت کنند. بنی ضبه با دریافت دیه موافقت کرد و با پرداخت دیه، عبدالله بن عمرو نیز از حکومت بصره عزل شد. با عزل عبدالله بن عمرو از حکومت بصره، عبیدالله بن زیاد از طرف معاویه به حکومت بصره منصوب شد. (طبری، ۱۳۷۵، ۲۸۶۴/۷).

۳-۳. عبیدالله در زمان یزید و عمارت کوفه

عبیدالله به سال ۶۰ با بزرگانی از بصره به شام رفت و در حضور معاویه با یزید به عنوان ولیعهد بیعت کرد و بعد مرگ معاویه، یزید نیز او را در حکومت بصره باقی گذاشت. (طبری، ۱۳۷۵، ۲۹۰۴/۷) معاویه به یزید وصیت کرد که در دفع عبدالله بن زبیر خشونت به خرج دهد، اما با عبدالله بن عمرو و حسین بن علی به جنگ برنخیزد، ولی یزید که وجود مخالفانی چون امام حسین علیه السلام و عبدالله را مانع حکومت خود می‌دید قبل از اینکه خبر مرگ معاویه بیچند نامه‌ای به ولید بن عقبه حاکم مدینه نوشت و از او خواست تا بدون درنگ از عبدالله بن عمرو و حسین بن علی و عبدالله بن زبیر بیعت بگیرد. فشار حاکم مدینه بر امام حسین علیه السلام موجب خروج پنهانی و شبانه آن حضرت از مدینه شد (محرمی، ۱۳۹۴، ص ۷۱).

۱-۳-۳. عبیدالله و نماینده امام حسین علیه السلام مسلم بن عقیل

کوفیان که خبر مرگ معاویه و بیعت نکردن امام حسین علیه السلام را شنیدند جمع بسیاری از آنها به امام علیه السلام نامه نوشتند و از امام علیه السلام خواستند که به کوفه بیایند. امام علیه السلام برخلاف نامه‌های فراوانی که از کوفیان

دریافت کرد به کوفیان اعتماد نداشتند. برای کسب اطمینان، پسرعموی خود مسلم بن عقیل را به کوفه فرستاد و از شرایط آنجا گزارش دهد. مسلم به کوفه رسید و هجده هزار نفر از شیعیان کوفه با مسلم بیعت کردند. به دنبال این بیعت گسترده، مسلم نامه‌ای به امام حسین علیه السلام نوشت و از ایشان خواست که به کوفه آیند و امام علیه السلام پس از دریافت نامه مسلم از مکه به سوی کوفه حرکت کرد. (محرمی، ۱۳۹۴، ص ۷۱) پیش از آن به دنبال ناآرام شدن شهر کوفه، یزید در پی درخواست طرفداران بنی امیه که طی نامه‌ای اوضاع کوفه را به اطلاعش رسانده و اقدامات مسلم بن عقیل و ناتوانی نعمان بن بشیر را خبر داده بودند و با صلاح دید مشاور رومی خد سرجون، نعمان بن بشیر را عزل و عبیدالله بن زیاد را که والی بصره بود، هم‌زمان به حکومت کوفه منصوب و او را مأمور کرد تا مسلم بن عقیل، فرستاده امام حسین علیه السلام را از کوفه بیرون راند یا بکشد. متن نامه یزید چنین است: «طرفداران من در کوفه به من گزارش داده‌اند که مسلم بن عقیل در کوفه مردم را گردآورده و می‌خواهد وحدت مسلمین را برهم زند. بنابراین، پس از قرائت این نامه به سوی کوفه رهسپار شو و مسلم را به هر حیلہ که مقدور باشد، دستگیر کرده، سپس وی را به بند افکن یا به قتل برسان و یا از کوفه اخراج نما. والسلام» (دینوری، ۱۳۷۱، ص ۲۷۷).

۴. عبیدالله و نقش وی در واقعہ عاشورا

عبیدالله بن زیاد بعد از نامه یزید، راهی کوفه شد درحالی که چهره خود را پوشانده بود. به‌طور ناشناس وارد کوفه شد و مردم که چشم‌انتظار ورود امام حسین علیه السلام بودند او را حسین پنداشتند و به او خوش آمد گفتند و بدین‌گونه توانست بدون مزاحمتی وارد دارالاماره شود. عبیدالله با ورود به کوفه مردم را مرعوب کرد و از همان روزهای نخست با سخنانی تند و با تهدید و تطمیع، ابتدا مردم سرشناس کوفه را با خود همراه کرد و بدین‌وسیله دیگران را به تمکین واداشت. او معتقد بود صراحت لهجه از تهدیدها بهتر می‌تواند مردم را به وظیفه‌شان آشنا کند و مردم کوفه به دلیل آنکه پدر عبیدالله مرد ظالم و سفاکی بود و شیعیان بسیاری را به شهادت رسانده بود و بسیاری را کور و دست‌وپای برخی را بریده بود و بسیاری را به زندان افکنده بود و تا آنجا در پلیدکاری پیش رفت که شیعیان را زنده به گور می‌کرد، مجبور به همراهی و

تمکین با پسرش عبیدالله شدند. مردم به خاطر مظالم پدر از پسرش نیز می‌ترسیدند. (ر.ک.، سایت حوزه، مقاله معرفی چهره‌های منفی عاشورا)

عبیدالله بن زیاد که اکنون مردم کوفه را مرعوب کرده بود به جست‌وجوی مسلم پرداخت و توسط یکی از بردگان شامی خود به نام معقل با ترفندی خاص به مخفیگاه او پی برد. او سه هزار درهم به معقل داد و گفت: «کوشش کن تا با پیروان مسلم آشنا شوی و چون چنین کسی را یافتی به او بگو که مردی از شیعیان هستم و می‌دانم مسلم در چنین روزها به کمک مالی محتاج است. می‌خواهم این پول را به او بدهم تا آن‌را در جنگ با دشمن خود مصرف کند. این مأموریت برای جاسوسی خبره چون او چندان دشوار نبود. چند تن از بزرگان شیعه در کوفه مشهور بودند و او برای انجام مأموریت خود، مسلم بن عوسجه را که مردی زاهد و پارسا بود، انتخاب کرد و بدین وسیله توانست مخفی‌گاه مسلم را بیابد و درخانه هانی بن عروه با مسلم دیدار کند و هر روز پیش از دیگران وارد خانه هانی می‌شد و پس از همه از آنجا خارج می‌شد. بدین ترتیب از کار مسلم و شیعیان و تعداد آنان و تصمیماتی که می‌گرفتند اطلاع کامل پیدا می‌کرد و این خبرها را به عبیدالله می‌داد». (دینوری، ۱۳۷۱، ص ۲۸۳) جاسوسی او ضربه بسیار سختی به نهضت مسلم در کوفه زد. پسر زیاد با دانستن مخفی‌گاه مسلم و اطلاع از سران و یاران و هواداران او به کار پرداخت. هانی بن عروه را که به مسلم پناه داده بود، دستگیر و شکنجه کرد.

با دستگیری هانی، مسلم که به وفاداری و حسن نیت مردم شک نداشت (یعقوبی، ۱۳۷۱، ۱۷۸/۲) همین‌که خبر دستگیری و زندانی شدن هانی را شنید، دانست که دیگر درنگ جایز نیست و باید از پناهگاه خود بیرون آید و جنگ را آغاز کند. پس در روز هشتم (یا نهم و به قولی سوم) ذی‌الحجه سال ۶۰ با هواخواهان خود که عده آنان را تا چهارهزار تن نوشته‌اند در اطراف خانه هانی و خانه‌های نزدیک گردآمدند، قیام کرد. مسلم ابتدا آنها را به دسته‌هایی تقسیم کرد و برای هر قبیله فرمانده‌ای تعیین کرد و آن‌گاه همگی به سمت قصر عبیدالله بن زیاد حرکت کردند و عبیدالله بن زیاد و یارانش را که حدود ۲۰۰ نفر از اشراف کوفه و نگهبانان بودند در دارالاماره به محاصره درآوردند. اگر مردمی که قصر را محاصره کرده بودند مردان جنگ و مطیع مسلم بن عقیل بودند و یا اگر از عاقبت‌اندیشی و تدبیر بهره‌ای داشتند،

همان موقع قصر را می گرفتند و پسر زیاد را از پای درمی آوردند (دینوری، ۱۳۷۱، ص ۲۸۶)، اما چنین نشد. عبیدالله با تهدید و تطمیع مردم را از کنار مسلم پراکنده کرد.

۵. سرانجام مسلم

سرانجام مزدوران عبیدالله بن زیاد با حمله به مخفی گاه مسلم، به او دست یافتند و پس از درگیری شدید او را دستگیر کردند و برخلاف امانی که داده بودند، تصمیم به قتل او گرفتند. مسلم را که پس از جنگی قهرمانانه دستگیر شده بود با تنی مجروح و لبی تشنه به قصر عبیدالله بن زیاد آوردند. ابن زیاد پس از گفت و گویی با مسلم بن عقیل که شکست خورده این گفت و گو بود دستور قتل مسلم را داد و گفت او را برپام قصر ببرند، سر از بدنش جدا کنند و جسد او را از بالا به پایین بیفکنند. پس از شهادت مسلم، عبیدالله، هانی را هم به قتل رساند و دستور داد ریسمان به پای هر دو نعش ببندند و در بازارهای کوفه بگردانند. آن گاه جسد مطهر این دو شهید را در محله کناسه به دار بیاویزند (پیشوایی، ۱۳۸۹، ۵۶۰/۱) سپس سردو شهید را نزد یزید فرستاد. یزید سر این دو شهید را بردروازه دمشق آویخت (بلاذری، ۱۴۱۷، ۳۳۹/۲) و از قهر و غلبه عبیدالله خرسند شد و طی نامه ای از او تشکر کرد و او را از تصمیم امام حسین علیه السلام در حرکت از مکه به عراق آگاه کرد و از او خواست تا به بهترین وجه در مورد او اقدام کند و به او توصیه کرد به مجرد اتهام مخالفان را زندانی کن و با آگاه شدن از مشکوک بودن، آنها را بازداشت کن (اصفهانی، بی تا، ص ۱۰۳).

در همین ایام عبیدالله دستور داد میثم تمار از اصحاب امام علی علیه السلام را نیز به دار آویختند و به شهادت رساندند (پیشوایی، ۱۳۸۹، ۵۶۴/۱) و مختار ثقفی را نیز به جرم همکاری با مسلم به زندان انداخت، اما بعد از شهادت امام حسین علیه السلام به خواهش عبدالله بن عمر که شوهر خواهر مختار بود از زندان آزاد و به طائف تبعید شد. چون عبیدالله بن زیاد از حرکت امام حسین علیه السلام به سوی عراق خبر یافت، حصین بن نمیر صاحب شرطه (رئیس شهربانی) کوفه را به منطقه قادسیه فرستاد تا راه را بر امام علیه السلام ببندد. حصین بن نمیر در آنجا پست نظامی نیرومندی برپا کرد. حصین بن نمیر، حربن یزید ریاحی را با هزار سپاهی به منزله مقدمه سپاه از قادسیه به سوی کاروان امام علیه السلام روانه کرد. امام حسین علیه السلام در ۲۶ ذی الحجه نزدیک کوفه در کنار بلندی های ذوحسم (ذوحشم) با حر و سپاهیانش روبه رو شد. تصریح منابع بر آن است که حرنه برای

جنگ بلکه برای انتقال امام علیه السلام نزد عبیدالله بن زیاد اعزام شده بود و اینکه به دستور عبیدالله از بازگشت آن حضرت به حجاز جلوگیری کند و از این رو با سپاهیان در حالی که قبضه شمشیرها را در دست داشتند و در روی توقف گاه کاروان امام علیه السلام صف آرایی کرد. امام علیه السلام که امید به حمایت کوفیان داشت از حر پرسید که به کمک آنها آمده یا بر ضد آنان است. حر گفت: بر ضد شما. سپاه، متشکل از هزار نفر سواره نظام بود. با وجود این صف آرایی خصمانه، واکنش امام علیه السلام صلح آمیز بود. چنان که به یارانش دستور داد که سپاهیان حرو و اسبانشان را سیراب کنند. آن روز که حر راه را بر امام حسین علیه السلام گرفت، از قادسیه می آمد و پسر زیاد برای اینکه هرچه زودتر و بهتر به مقصد برسد به حصین بن نمیر چنین دستوری داده بود. پس از اقامه نماز چون امام علیه السلام با یاران خود عزم بازگشت کرد، حرمانعت کرد. امام علیه السلام به جد، قصد بازگشت به حجاز را کرد و حر مانع شد. (طبری، ۱۳۷۵، ۷/۲۹۹۰) حر گفت که من مأموریت ندارم که با تو بجنگم بلکه مأموریتم این است که از تو جدا نشوم تا تو را به طرف کوفه راهنمایی کنم و پیشنهاد کرد که امام علیه السلام راهی غیر از راه کوفه و مدینه در پیش گیرد تا وی بتواند از عبیدالله بن زیاد کسب تکلیف کند و گفت امیدوارم خداوند زمینه ای فراهم کند که من به درگیری با شما مبتلا نشوم. آن گاه امام حسین علیه السلام و یارانش در مسیر عذیب الیهجانان و قادسیه حرکت کردند و حر نیز همراه آنان بود (طبری، ۱۳۷۵، ۷/۲۹۸۹). سرانجام در روز پنجشنبه دوم محرم ۶۱ به سرزمین نینوا رسیدند. مالک بن نسرکندی، نامه عبیدالله بن زیاد را به حر داد مبنی بر آن که بر حسین و یارانش سخت بگیرد و آنان را در زمینی بی آب و علف و بی حصار متوقف کند و نوشت که فرستاده ام مأموریت دارد همراه تو باشد تا ببیند که چگونه فرمان من انجام می شود. به این صورت توافق حر با امام علیه السلام در روز دوم محرم پایان یافت. حر، امام علیه السلام را ناگزیر کرد در جایی به نام کربلا نزدیک فرات پیاده شود و حر برای عبیدالله بن زیاد نامه ای نوشت که حسین بن علی علیه السلام و خانواده و یاران او در کربلا فرود آمده اند» (طبری، ۱۳۷۵، ۷/۳۰۰۰).

یک روز پس از ورود امام علیه السلام عبیدالله بن زیاد، عمر بن سعد را که به وی وعده حکومت ری و را داده بود پیش از عزیمت به محل مأموریتش با چهار هزار سپاهی از کوفه به کربلا فرستاد. عمر سعد در کربلا پس از مذاکره با امام حسین علیه السلام نامه ای به عبیدالله فرستاد که مضمون نامه، خبر از بازگشت امام علیه السلام می داد، پس بنابراین نیازی به جنگ نیست. عبیدالله راضی به بازگشت امام علیه السلام شد، ولی

شمر بن ذی الجوشن او را از پذیرش صلح بازداشت و عیدالله بی درنگ نامه‌ای به عمر سعد چنین نوشت: «من تو را سراغ حسین نفرستادم تا گره کارش را بگشایی و به وی نیکی و بخشش کنی. اگر حسین و یارانش تحت فرمان ما درآمدند و تسلیم شدند آنان را در حال تسلیم نزد من بفرست، ولی اگر نپذیرفتند به طرفشان یورش برده آنها را به قتل رسان. اگر نپذیری از کارگزاری ما و سپاه ما برکناری و لشکر را به شمر بن ذی الجوشن بسپار که ما او را مأمور اجرای دستوراتمان کرده‌ایم». عیدالله بن زیاد پس از آگاهی از تصمیم ابن سعد در رویارویی با امام علیه السلام نامه‌ای دیگر برای ابن سعد ارسال کرد و در آن تأکید کرد: «بین حسین و یارانش و آب حائل شو، مگذار قطره‌ای آب از آن بچشند» و امام حسین علیه السلام فرمود: «هرگز تسلیم پسر مرجانه نخواهند شد» (پورامینی، ۱۳۸۸، ص ۲۹۳).

به این ترتیب واقعه کربلا به وقوع پیوست و امام حسین علیه السلام به شهادت رسید. عیدالله همچنین فرمان داد تا بر اجساد امام علیه السلام و خاندان و یارانش اسب بتازانند. عمر بن سعد همان شب سر امام علیه السلام را توسط خولی بن یزید برای عیدالله بن زیاد به کوفه فرستاد (طبری، ۱۳۷۵، ۳۰۶۹/۷) و فردای آن روز نیز سرهای دیگر شهدا را بر سر نیزه‌ها نزد عیدالله بن زیاد به کوفه بردند. لشکریان عمر بن سعد برای هر سری که به عنوان کشنده آن نزد عیدالله بن زیاد می‌بردند و جایزه‌ای از او می‌گرفتند (طبری، ۱۳۷۵، ۳۰۴۴/۷). نقش عیدالله در واقعه عاشورا چنان چشم‌گیر و اساسی است که حتی شماری از هواداران یزید خواسته‌اند ابن زیاد را مقصر اصلی بدانند. ابن زیاد ابتدا سپاه حر را فرستاد تا کاروان حسین علیه السلام را از حرکت بازدارد. سپس سپاه عمر سعد و پس از آن لشکرهای دیگری را به فرماندهی سران کوفه همچون شبت بن ربیع را به کربلا فرستاد. به دستور وی، آب را بر سپاه حسین علیه السلام بستند و عمر سعد و شمر بن ذی الجوشن را مأمور کشتن امام حسین علیه السلام کرد. عیدالله همچنین سر امام حسین علیه السلام را در کوفه به دار آویخت. سر امام علیه السلام مدتی در کوفه در جایی نصب شد و حتی در شهر گردانده می‌شد (طبری، ۱۳۷۵، ۳۰۸۱/۷).

عیدالله اسرا را در زندان نگاه داشت، سپس طی نامه‌ای به شام، یزید را از شهادت امام حسین علیه السلام باخبر کرد و کسب تکلیف کرد. یزید در جواب آن نامه به عیدالله دستور داد که سر امام علیه السلام و سرهای سایر شهدا را به همراه اسیران به شام گسیل دارد. او نیز آنان را به همراه سرهای شهدا توسط شمر بن

ذی‌الجوشن و زحر بن قیس جعفی نزد یزید به شام فرستاد همچنان طی نامه‌ای به عمرو بن سعید بن عاص حاکم مدینه او را از واقعه کربلا آگاه کرد. (طبری، ۱۳۷۵، ۷/۳۰۶۹) عیدالله می‌خواست مردم کوفه را با نمایش پیروزی مرعوب کند و خانواده پیامبر ﷺ را تحقیر کند، اما سخنان زینب علیها السلام و امام سجاد علیه السلام صحنه را تغییر داد و پس از اندک آرامشی که از سرکوب و پیروزی نظامی حاصل شده بود در همان زمان تغییر کرد و مقدمه شکست سپاه عیدالله آشکار شد.

۶. فرجام عیدالله

سال ۶۴ وقتی یزید مرد عیدالله مدتی در بصره حکومت کرد، اما پس از مدتی مردم بصره از اطاعت امویان سرباز زدند و با عبدالله بن زبیر بیعت کردند و بر عبدالله شوریدند. عبدالله از ترس جانش به شام گریخت. در شام، مروان را به خلافت سوق داد و با او بیعت کرد و یک سال با مخالفان مروان جنگید، سپس مروان او را راهی عراق کرد و به او گفت اگر عراق را آرام کنی حاکم آنجا خواهی شد. در همین زمان توأب بن به خون خواهی امام حسین علیه السلام دست به قیام زدند، ولی عیدالله در عین‌الورده شکستشان داد. عیدالله بن زیاد پس از نبرد عین‌الورده در اندیشه تسلط مجدد بر عراق بود. در پی آن، مختار، ابراهیم بن مالک اشتر نخعی یکی از دلاورترین شیعیان کوفه را با دوازده یا بیست هزار سپاهی به مقابله او فرستاد و در جنگ خازر در نهری نزدیک زاب از اراضی موصل لشکر عیدالله بن زیاد از ابراهیم بن مالک اشتر نخعی شکست سختی خورد. ابراهیم لشکر خود را تا خیمه عیدالله بن زیاد و مقرر فرماندهی او هدایت کرد. ابراهیم همچنان عیدالله بن زیاد را تعقیب می‌کرد تا در اوج درگیری در ساحل نهر خازر ناگهان با او مواجه شد و آنچنان ضربتی بر پیکر او وارد کرد که از وسط کمر به دو نیم شد. عیدالله به دست ابراهیم بن مالک اشتر نخعی کشته شد. ابراهیم، سر عیدالله را از تنش جدا کرد و بدنش را آتش زد، سپس ابراهیم، سر عیدالله را نزد مختار فرستاد و مختار نیز آن را به سوی امام سجاد علیه السلام و محمد بن حنفیه و سایر بنی هاشم ارسال کرد.

(موسوی، بی تا، ۳/۶۲)

۷. نتیجه‌گیری

مقاله حاضر نقش عبیدالله در واقعه عاشورا را بیان می‌کند. خود عبیدالله و اینکه از سلب‌های ناپاک متولد شده یکی از عوامل مهمی است که در برابر خاندان نبی مکرم چنین سفاکانه برخورد کند. به دلیل داشتن پدری سفاک که ظلم‌های فراوانی اعمال کرده بود مردم از عبیدالله نیز می‌ترسند. به همین دلیل هم می‌توان گفت جاهای مختلفی چون خراسان بصره، کوفه حکومت به وی سپرده شده است. نقش وی در به وجود آمدن واقعه کربلا به گونه‌ای است که سپاه حصین بن نمیر را فرستاد تا مسیر امام علیه السلام را مسدود کند و امام علیه السلام را به مسیری دیگر منحرف کند و بعد از آن، عمر سعد را راهی کرد که او با امام علیه السلام درگیر شد و در نهایت بعد از جنگی سخت، امام حسین علیه السلام و تمام یاران ایشان را به شهادت رساند. نقش وی به قدری چشم‌گیر است که هم عصران وی و خود یزید او را عامل اصلی واقعه عاشورا می‌دانند.

فهرست منابع

۱. ابن خلدون (۱۳۷۵). *تاریخ ابن خلدون*. مترجم: پروین گنابادی، محمد. تهران: انتشارات علمی فرهنگی.
۲. ابن طاووس، علی بن موسی (۱۳۴۸). *التهوف علی قتلی الطفوف*. تهران: نشر جهان.
۳. اصفهانی، ابوالفرج (بی تا). *مقاتل الطالبین*. بیروت: انتشارات دار المعرفه.
۴. بلاذری، احمد بن یحیی (۱۳۳۷). *فتوح البلدان*. مترجم: توکل، محمد. تهران: انتشارات نقره.
۵. بلاذری، احمد بن یحیی (۱۴۱۷). *انساب اشراف بلاذری*. بیروت: دار الفکر.
۶. پورامینی، محمدباقر (۱۳۸۸). *چهره‌ها در حماسه کربلا*. قم: انتشارات بوستان کتاب.
۷. پیشوایی، مهدی (۱۳۸۹). *مقتل جامع سیدالشهدا*. قم: انتشارات مؤسسه امام خمینی رحمته الله علیه.
۸. دینوری، احمد بن داوود (۱۳۷۱). *اخبار الطوال*. مترجم: مهدوی دامغانی، محمود. تهران: نشرنی.
۹. دینوری، احمد بن داوود (۱۳۸۰). *الامامه والسیاسه*. مترجم: طباطبایی، ناصر. تهران: انتشارات ققنوس.
۱۰. سایت حوزه (۱۳۸۵). معرفی چهره‌های منفی عاشورا. *نشریه ارمغان*، شماره ۱.
۱۱. طبری، محمد بن جریر (۱۳۷۵). *تاریخ طبری*. مترجم: یابنده، ابوالقاسم. تهران: انتشارات اساطیر.
۱۲. محرمی، غلامحسین (۱۳۹۴). *تاریخ تشیع از آغاز تا پایان*. قم: انتشارات مؤسسه امام خمینی رحمته الله علیه.
۱۳. موسوی، سیدمحمد کاظم (بی تا). *دایره‌المعارف معارف بزرگ اسلامی*.
۱۴. یعقوبی، ابن واضح (۱۳۷۱). *تاریخ یعقوبی*. مترجم: آیتی، محمدابراهیم. تهران: انتشارات علمی فرهنگی.